

از دو نامه و یک سخنرانی

نامه‌ی کسرابی به مسکوب اکتبر ۱۹۹۲

شاهرخ عزیزم

نامه‌ات را دریافت کردم و پیداست که چقدر خوشحال شدم.[...] گذشته از همه‌ی حوادث عبرت‌انگیزی که به سر همه‌مان آمد، من دور از دوستان و بستگان، مطبوعات، کتاب‌ها و هر چیزی که چشم و جانم با آن انس و الفتی داشته است، به سر می‌برم که سخت دلتنگم می‌کند.

با شرایط ما، که چندین سال در اینجا اقامت داشته‌ایم، پذیرش پناهندگی مان از طرف کشورهای دیگر غیر ممکن و یا بسیار دشوار است. می‌گویند بروید همان جا که تا حال بوده‌اید. در اینجا نیز به سبب تیرگی مناسبات و درگیری‌های من با رفقای حزبی ایرانی، وجهی که صلیب سرخ شوروی می‌پرداخت، قطع کردند (کاری که در هیچ کجای دیگر نمی‌تواند اتفاق بیفتد) و بعد که گند این کارشان درآمد، پیام فرستادند که مرا راضی کنند، نرفتم. دخترم را احضار کردند و به او اصرار ورزیدند که پدرت را راضی کن تا از جای دیگری برایش حقوقی تعیین کنیم که هم بی‌بی درجا رد کرده بود و هم من پس از شنیدن قبول نکردم. از آن پس تقریباً خانواده‌ی ما پخش و پلا شد: مهری به اتریش رفت (شوهر خواهرش اتریشی است پناهندگی گرفت). بیبی به آمریکا رفت و خوشبختانه موفق شد کار مناسبی دست و پا کند و فعلاً من و پسر (مانلی) و دختر دیگرم، اشرف (دختری که در خانه‌ی ما بزرگ شده است) و همسر او، گاهی با او و گاهی بدون مهری در مسکو به سر می‌بریم. هر از چندی مهری و گاهگاهی افرادی از خانواده و یا دوستان که از ایران می‌آیند، ارز مختصری هم با خود می‌آورند که همان مختصر به سبب سقوط قیمت روبل در اینجا وضع ما را روبراه می‌کند. پیش از این، تاجیک‌ها دعوت‌هایی از من به عمل می‌آوردند و من در دوشنبه با ایراد سخنرانی‌های ادبی سرگرمی مناسبی داشتم که ضمناً جوهری نیز دریافت می‌کردم ولی با برقراری مناسبات جدید جمهوری اسلامی و تاجیکستان، این برادران عزیز، محترمانه مرا و خود را از آن گونه دعوت‌ها معاف کرده‌اند.

شاهرخ جان، خیلی دلم هوای دیدار برویچه‌های از قدیم باقی مانده‌ی خودمان را دارد و آرزو مندم شرایط مناسبی برای بازگشت به ایران فراهم آید که هر چه زودتر از این پراکندگی و از ننگ این غربت و هن‌آور نجات پیدا کنیم. هیچ کلمه‌ای قادر نیست که آنچه را که ما از پستی و فرومایگی (به ویژه از کسانی که چهره‌ای دیگر از آنان در خاطرمان ترسیم کرده بودیم) دیدیم و کشیدیم، بیان کند. بگذریم...

شاهرخ جان، از اظهارنظرهای تأیید آمیزت درباره مهری سرخ و موشکافی‌هایت در آن سه چهار مورد سپاسگزارم و آنچه را که تو جزئی خواندی، جزئی نگرفتم و در تغییرشان کوشیده‌ام که در سطور آینده خواهی دید[...]

این منظومه برای چاپ و انتشار نیازمند یک معرف کاردان نیز هست، به ترتیبی که از طرفی آن را به مخاطبان اصلی اش: نسل های آینده (و به تعبیری رستم ها، تهمنه ها، گردآفریدها و سهراب های فردا)، به کسانی که حتا با شاهنامه و پیچ و تاب های افسانه وارش و برداشت های گوناگون از آن ها نیز آشنایی ندارند و از طرفی به نوحاستگان پاک اندیش که بسیار می خوانند و می دانند، اما تنها ایثار جان در راه آرمان های شریف را، برنده ترین سلاح نبرد می دانند، بشناساند. فصل مشترک سرگذشت سهراب و آنچه را که تو در منظومه «اثر تجربه ی دردناک و بیدارکننده ی زندگی من و بسیار کسان دیگر» خوانده ای، آنچه را که تو برون رفت از هزارتوی «هر که نامخت از گذشت روزگار» دیده ای و سرانجام درافتادن در آزمون عقوبت های فراتر از مرگ را بنماید، چراکه ایران سالخورد ما را هنوز فراز و نشیب های سهمناک در پی است و دریغ است اگر از راه آمدگان این بار جز به گام تجربه و مشعل خرد در پهنه پر آشوب کنونی و هزاره سوم [این راه] را در نوردند.

قربانت، سیاوش

[نامه خطاب] به رفقای هیئت سیاسی حزب توده ی ایران (اول آبان ۱۳۶۷)

جزوه ای تحت عنوان «مسائل حزبی» و «برای مصرف داخلی!» در تیر ۱۳۶۷ منتشر کرده اید که در پایان مهرماه جاری یک نسخه ی آن به دست من رسیده است.

قبلاً بسته و گریخته پاره ای مطالب آن به گوشم خورده بود اما نقل قول ها را نوعی اغراق مغرضانه تلقی می کردم چرا که باور نداشتم سقوط اخلاقی به طور رسمی نیز اوجی تا حد هیئت سیاسی یافته باشد و جایی در منشآت آن باز کند. وقتی جزوه ای با نام «مسائل حزبی» انتشار می یابد هر عضو حزب متوقع است با خواندن متن آن دست کم یک و یا چند تا از مسائل حزب خود را در آن حل شده بیابد، جزوه ای که به هر صورت نشان می دهد که تهیه و تدوین کنندگانش با صرف فکر و وقت و بدون شک هزینه ی مادی که از جای دیگرزده شده تا بدین کار مصروف گردد، آن را آماده کرده، در دسترس اعضا قرار داده اند.

آیا این جزوه ی «مسائل حزبی» به انجام چنین کاری پرداخته است؟

خیر، جزوه‌ی منتشره از طرف شما گذشته از حرف‌های تکراری دشنام داده است، انگ و تهمت‌زده است و به طور پنهان و آشکار کسانی را تهدید کرده است و حتی برای دشنام‌ها و تهمت‌های بعدی («جزوه دوم مسائل حزبی») مقدمه چینی به عمل آورده، جا باز کرده است و به این ترتیب مسائلی به مسائل درون حزبی افزوده است.

شما به جای طرح و ارائه‌ی مسائل و راه حل‌های مناسب آن‌ها به نحو آموزنده و مبتنی بر موازین برنامه و اساسنامه‌ی حزب و آن هم از موضعی متین و منطقی به حیثیت مخالفان خود در درون حزب می‌تازید، به تبدیل صنار سه شاهی‌های خیالی یکی می‌پردازید، دیگری را از روی گزارش صادقانه‌ی مأموریتش، سومی را با نامه‌ی دلسوزانه‌اش به حزب محکوم می‌دارید و قبیح‌تر از همه اینکه با تهدید به انتشار پاره‌ای «اتهامات سیاسی ناموسی» که یک نفر دیگر در گذشته به برخی از رفقا و همسران آنها زده است، حالا او و دیگری و دیگران را می‌ترسانید که چه بشود؟ ترسوها بگریزند یا خاموش بشوند یا شما آنان را تعلیق و اخراج کنید و آسوده بشوید و تمام؟ واقعاً که نه مسائل حزبی که «توضیح [...] حزبی» چاپ کرده‌اید جای [...] خالی.

جدا افتادگی از فضیلت‌ها و صفات عالی زاد و بومی ایرانی که قرن هاست بر اخلاق ما حاکم بوده است و می‌باید با آن پرورده شده باشیم به کنار، کجای اخلاق کمونیستی که فرهنگ آن را به دست دارید و مدام یاساهای خود را با آن جلوه می‌بخشید اجازه می‌دهد که شما در مسند هیئت سیاسی و سرمشق‌دهنده به یک حزب طراز نوین چنین مطالب ضد اخلاقی را به حساب زحمتکشانش چاپ و منتشر کنید.

بله، و این‌ها همه جدا از آن مقدمه‌ی طویلی است که در پایان آن مثل همیشه این نتیجه‌ی مطلوب را می‌خواهید که هر کس از هر کجا و هر وقت که به شما نه بگوید، از ابتدای تولدش عامل ارتجاع و از ایادی امپرنالیسم و جاسوس و خائن و خیرچین [...] بوده است. و طرفه آنکه اسناد مبنی بر اعمال خرابکارانه و ضد حزبی او هم مانند سایرین، همین اواخر و بسیار دیر به دست شما رسیده است و لذا این افشاگری‌ها عاجلانه‌ترین وظیفه هیئت سیاسی است و نه مثلاً انتشار جزوه‌ای در باره‌ی بیوگرافی و شخصیت آن‌ها که در سلول‌های مرگ به سر می‌برند تا جهانیان را به پشتیبانیشان فرا بخوانید. انتشار این جزوه حاوی یک نوع بدآموزی فراگیر و برانگیزاننده‌ی یک هشدار نیز هست:

بدآموزی این که از این پس هر عضو حزب به بهانه‌ی «ناچاری» آن طور که شما نوشته‌اید، می‌تواند دست به انتشار نامه‌ها و گزارش‌هایی که درباره‌ی این و آن (از خرد و کلان) دارد و یا شنیده است بزند و آنچه را که هیئت سیاسی قبضش را به طور رسمی از میان برده است... به یک شیوه‌ی معمول و متداول مبارزه تبدیل کند.

و هشدار آن که آیا کسانی که در برابر کوچکترین فشار اعتراضی توده‌های حزبی و یا به بهانه‌ی آن به سادگی این گونه دهان باز می‌کنند و ممکن است «ناچار شوند» که آرشو «اتهامات سیاسی ناموسی» رفقایانشان را به اصطلاح لو

بدهند... چگونه در فرداهای محتمل در درون شکنجه گاه‌ها که درد «ناچاری» را به راستی در اوج خود لمس خواهند کرد لب بر اسرار حزبی فرو می‌بندند!؟ [...]»

[...] البته کارنامه (یا در حقیقت بیکارنامه) دو ساله‌ی حضور من در هیئت سیاسی و آنچه به چشم و به گوش دیده و شنیده‌ام می‌ماند برای فرصتی مناسب و آن، هم در میان نهادن با توده‌های حزبی. اما آنچه به اکنون و به این جزوه مربوط است این که من به جرم تن زدن از هماهنگی با شما در ایجاد جوّ خفقان و سرکوب و پشتیبانی از به ستوه آمدگان حزب می‌باید که ابتدا ترسانیده شوم و در صورت ادامه‌ی گستاخی تنبیه و مجازات گردم. اما ضمناً هیئت سیاسی خود به خوبی این را هم می‌داند که «کفر چو منی گزاف آسان نبود»: من در میان مردم ایران، جنبش چپ و به ویژه در حزب و همچنین در بیرون مرزهای وطن و کشور میزبان و غیره جایی دارم که به رنج سالیان به دست آمده است و از این جاست که «جنگ روانی - تبلیغاتی» و «پورش خزنده»ی شما علیه سیاوش کسرایی در «جزوه‌ی مسائل حزبی» و در جوار آن آغاز می‌شود:

ابتدا پاره‌ای از گزارش‌های یک رفیق حزبی را علیه من با تأکید بر آنکه بدان باور ندارید به من نشان می‌دهید و یا به اشاره برگزار می‌کنید و می‌گذرید و آنگاه در جای جای جزوه و ظاهراً در تهدید به دیگری در انتشار بعضی نامه‌هایش با یک تیر دو نشان می‌زنید و از من زهر چشم می‌گیرید و سپس در پایان صف به اصطلاح متهمان و در اوج هجوم به آنان جایگاه مرا قرار می‌دهید، به طوری که صندلی من با صندلی آنان پهلو می‌زند (سخن من در اینجا به هیچ وجه در اعتراض به این پهلوئی هم نشانیدن نیست بلکه حرف در افشای میزانسن شیطنت‌آمیز شماست) و آنگاه با درج فقط قسمتی از سخنان من در پلنوم که به سود خود دانسته‌اید شخصیت مرا به نمایش عام در می‌آورید. در معرض داوری کسانی می‌گذارید که من از برآمدنشان در برابر خودکامگی، تبعیض، جاسوس پروری، باندبازی، تلاشی حزب و سرانجام نخواستن شیوه‌ی شما و خواستن خرد جمعی به جاننشینی شما پشتیبانی کرده‌ام تا به اصطلاح دوگانگی سخن من و یا دل به دو جایی مرا آشکار کرده باشید. این است شگرد نازکانه شما فعلاً در لق کردن موقعیت من تا برحسب چگونگی عکس‌العمل من نیز یا یکی از قهرمانان جزوه «مسائل حزبی» بعدی باشم و یا به گروه چاکران ببیندم و سرم به آخور خودم بند باشد.

بجاست که این جمله‌ی معترضه را بلافاصله برای جمع‌آوری کنندگان گزارش علیه خودم بیفزایم که:

من، سیاوش کسرایی در طول مدت بلند عضویتیم با حزبم نیز روراست و یگانه و به حزبم وفادار و خدمتگزار بوده‌ام و به خاطر آن زندگی‌ام را کف دست گذاشته‌ام و لذا به موجب این سند نه تنها شما که هر رفیق حزبی آزاد است - و چون طبق تقاضای من است قبحی نیز ندارد - که هر خبر و اطلاع و مدرکی که خلاف موارد یاد شده باشد و یا به نحوی از

انحای رساننده‌ی این معنا گردد که از طرف من و یا خانواده‌ام موجباتی برای سرشکستگی حزب فراهم آمده است به اطلاع همگان برساند و صدالبته هرگونه سکوتی در این زمینه به معنای فرو خوردن مجموعه‌ی شکرهایی است که تاکنون افشاندن شده است و نکته دیگر آنکه از این پس نیز خاکستر را از سوزاندن نترسانید که در این عشق، ما سالهاست که بر باد رفته‌ایم. اینک به ادامه سخن پردازیم:

من در این مهاجرت به سبب اعتماد و اعتقاد به پاره‌ای رفقای حزبی، که نتیجه‌ی دریافت و تربیتی بود که از حزب و رفیق حزبی در مقیاس ایران به دست آورده بودم، سخت زیان دیده‌ام. اما این نکته بیشتر در آنجا خطیر و حتی مهلک برای یک حزب است که هیئت سیاسی و به ویژه دبیران آن شکننده‌ی اعتمادها و اعتقادهای افراد باشند. لذا من در ادامه‌ی نامه بیشترین تأکیدم را بر مناسباتم با دبیران دارم، گرچه هیئت سیاسی نیز به نوبه‌ی خود هیچگاه از مسئولیت‌های مشترکشان مبری نبوده و نیستند. پس از یورش به حزب با وجود دارا بودن همه گونه امکان و آشنایی با کلیه‌ی بازماندگان رهبری سابق حزب با اعتماد به گذشته‌ی رفیق خاوری او را یافتم و آمادگی‌ام را برای خدمت به حزب مداوماً در سمت و سوی او گذاشتم اما رفیق خاوری به نامه‌ای که در آستانه‌ی پلنوم هجدهم برای او ارسال داشتم و به پیشنهادات درون آن (که بعدها معلوم شد رعایت آن‌ها تا چه حد می‌توانست مفید فایده باشد تا بسیاری از مشکلات امروزی حزب را نداشته باشیم) جواب نداد. این نامه موجود است.

دبیران در محدود و محبوس نگه داشتن بیهوده‌ی من به بهانه‌ی اختفا اما به شیوه‌ی مخفی بازی به مدت نزدیک به چهار سال از آغاز مهاجرت به بهانه‌ی کار حزبی مرا از تمامی اخبار و اطلاعات ضروری و حتی منابع فرهنگی و ادبی و پیوند خانوادگی و ارتباط با رفقا و دوستانم محروم کردند. نامه‌های ارسالی برای من پس از آنکه با دست‌های عدیده‌ای کنترل می‌شد، بعد از ماه‌ها و حتی پس از یک سال می‌رسید. نامه‌های کنترل شده موجود و نحوه‌ی کنترل مشهود است - و حتی هستند کسانی که شهادت می‌دهند که بارها و بارها به نشانی حزبی برای من نامه فرستاده‌اند و به دست من نرسیده است.

- دبیران مرا با تأیید هیئت سیاسی به مسکو فرستادند تا به امور حزبی - معیشتی و دیگر مناسبات ضروری رفقای مهاجر در سراسر شوروی (البته با تقسیم منطقه‌ای) پردازم و این بزرگترین دروغی بود که به من گفته شد.

در مسکو معلوم گردید که سررشته‌ی همه‌ی کارها به طور پنهان و آشکار به دست خودشان و ایادیشان است و لذا به هیچ یک از گزارش‌های من در باره‌ی کار در شوروی توجهی نشد. پس از رو شدن همه‌ی مسائل اینک نیز از من خواسته شده تا به عنوان گذراندن دوره‌ی «نقاهت» به کار خودم پردازم.

- دبیر اول به هیچ یک از سخنانم درباره‌ی رفع نواقص از پلنوم در حال تشکیل (پلنوم دی ماه) وقعی نگذاشت.

- دبیران در تمام مدت این مهاجرت به پیشنهادات پیاپی من در باره‌ی گردهمایی شاعران، نویسندگان، نقاشان، مترجمان، نمایشنامه‌نویسان، موسیقی‌دانان، هنرپیشگان، کارگردانان تئاتر و سینمای ما که در خارج از ایران به سر می‌برند برای بازسازی شورای نویسندگان و هنرمندان ایران و گسترش و تقویت آنکه در این هنگامه‌ها می‌توانست نقش مفید و مؤثری در حفظ و نگهداری روحیه‌ها و مخصوصاً کارساز در تشکیل جبهه‌های وسیع مورد نظر حزب باشد، اعتنایی نکردند. به طوری که اکثریت نزدیک به تمامی آنان با سرخوردگی پراکنده شده‌اند.

- دبیران به پیشنهادات مکررم درباره‌ی به راه انداختن کارزاری با تجهیز خانواده‌های زندانیان سیاسی که جانشان در خطر بوده و هست، تا امروز اهمیتی نداده‌اند.

- دبیران همچنین از به راه انداختن هرگونه کارزاری علیه جنگ و به سود صلح نیز خودداری ورزیدند حال آنکه با وجود رفیق شادروان [رحیم] نامور دست کم چهار تن از دبیران «جمعیت ایرانی هواداران صلح» در مهاجرت به سر می‌برند.

- دبیران به امکاناتم برای تماس‌گیری با شخصیت‌های سرشناس گوناگون سیاسی ایران در خارج جهت برقراری جبهه‌های مورد نظر حزب و دیگر بهره‌برداری‌های ضروری در این زمینه اعتنایی نکردند.

- دبیران با وجود اصرار و پافشاری‌ام مانع ملاقات من با رفیق نوروزی شدند گرچه این امر به دلایل متعدد مورد تأیید هیئت سیاسی قرار گرفته بود.

و اما در پلنوم دی ماه

- عدم حضور و غیبت غیر مترقبه‌ی بعضی از رفقا در پلنوم.

- جدایی رفقای که معلوم شد در اپوزیسیون هستند از یکدیگر و همچنین اوج و فروکش پاره‌ای از آن‌ها در عملکردها، جو فوق العاده بغرنج و متشنج و ضمناً توهم‌انگیزی را در جلسات هیئت سیاسی پیش آورد.

ذکر حضور عناصر نامطلوب در میان اعضای کمیته‌ی مرکزی که در گزارش هیئت دبیران آمده بود و القانات شفاهی دبیران در این که دشمنان و مخالفان حزب توطئه‌ی انفجار حزب از درون را پی‌ریزی کرده‌اند باز هم مشکلات سمت‌گیری صحیح می‌افزود، چه خود دهان‌بندی بود که گفتی‌ها را در همان تنها جایی هم که می‌بایست سخنی گفت مانع می‌شد. با همه این احوال می‌بایست که راهی جست و آن چنان که می‌دانید من اعتراضاتم را به تمامی در جلسات هیئت سیاسی گفتم و در جلسه‌ی عمومی پلنوم تکرار کردم که به دلیل حضور عناصر نامطلوب در این اجلاس من سخنانم را در هیئت سیاسی گفتم - آنچه در جزوه‌ی مسائل حزبی حذف شده است - همچنین در جلسه‌ی عمومی پلنوم گفتم که از این حزبی پس نیز مانند پیش از این من فریادم را بر سر رفقا خاوری و صفری می‌کشم که اینک دیگر هیچ بهانه‌ای برای پیشبرد امر حزب در پیش رو ندارند (که باز در جزوه‌ی مسائل حزبی منعکس نیست). من در کمیسیون نامه‌ها (که به سبب عضویتم در هیئت سیاسی ریاست آن را داشتم و با تمهید هیئت دبیران در انتخاب دو

عضو دیگر کمیسیون در اقلیت قرار گرفتم) تمام تلاشم را به کار بردم که نامه‌های رسیده را مطرح کنم اما از سویی دو عضو دیگر کمیسیون و از طرف دیگر هیئت دبیران که از مضمون نامه‌ها مطلع می‌شدند، مانع مطرح شدن مفاد نامه‌ها گردیدند تا جایی که به سبب پیشگیری از مطرح شدن مسأله رفیق شادروان محمد علی جعفری، پیش از استعفا در جلسه‌ی عمومی از هیئت سیاسی استعفا کردم و به این ترتیب جلسه‌ی عمومی پلنوم که - گویا گوش نامحرم در آن بود - از شنیدن ناروایی‌ها، سوء استفاده‌های مقامی در درون حزب و سوء استفاده‌های مالی و تبعیض‌ها و مفتش بازی‌ها در واحدهای گوناگون حزبی و به ویژه در باکو محروم گردید و تنها زحمت، خلاصه‌برداری‌ها از شکایت‌ها و نامه‌ها بر دست ما ماند.

رفقا!

در چنین جوی و با وجود مشاهده‌ی شیوه‌های غیر اخلاقی - غیرانسانی شما در خاموش کردن مخالفان (که باید در جای خود از آن سخن گفت) بر روال همان اعتماد پیشین به گفتن سخنان سر بسته‌ای در جلسه‌ی عمومی بسنده کردم (که حتی تمامی آن را باز در جزوه نگذاشته‌اید) و همچنان جانب خطی را گرفتم که از آغاز یورش بدان دل سپرده بودم.

اما امروز به جای انعکاس سخنان افشاگرانه‌ام در جلسات هیئت سیاسی منضم به پلنوم دی ماه و مذاکرات بیرون از جلسات پلنوم، نویسنده یا نویسندگان جوانمرد جزوه‌ی «مسائل حزبی» که جرئت نمی‌کنند یک نکته از ده‌ها نکته‌ی آن را بازگو کنند، تنها به ذکر جملاتی می‌پردازند که سود خودشان را در آن‌ها ملحوظ می‌بینند تا مرا که پشتیبان به ستوه آمدگان و معلق شدگان و اخراجی‌های حزب هستم در چشم آنان بشکنند. چرا باید گوشه‌ای از واقعیت را برای پوشاندن همه حقیقت به زبان آورد، این است نمونه‌ی رویارویی دو نوع تعهد حزبی، شرافت حزبی و اخلاق حزبی؟ و این است مرزی که مرا از شما جدا می‌کند:

هر کسی به راه خویش می‌رود

من به راه توده می‌روم

در خاتمه از رفقای هیئت سیاسی خواستارم که نامه‌ی مرا نیز برحسب موازین حقوقی دفاع مشروع و به جهت داوری در اختیار توده‌های حزبی بگذارند و چنانچه این کار در ظرف مدت یک ماه از این تاریخ انجام نگیرد، خود را در تکثیر و توزیع آن آزاد می‌دانم.

سیاوش کسرای

گفتم حدیث کن

گل‌های باغ

چشم انتظار حلولند

بارانی از شراب بیاران!

اندوه‌وار و مردد

لختی درنگ کرد

گلبرگ نیم‌رنگ سحر را

از پنجه‌های سوگلی آسمان ربود

نجوای بی‌طنینش

در گوش جام گفت:

«تو خون حافظی

شب را تمام کن

گو دشنه‌های گزمه بیارد

من معنی توام

با من قیام کن!»

پاره‌ای از شعر جوانی جهان از حیدر مهرگان

با درود به روان شجاعان شریف و به خون خفته‌ی حزب و دیگر رزمندگان جنبش انقلابی ایران که با ایمان به باورهای انسانی به خاک افتادند. با سلام به آزادی خواهان و میهن پرستان حزب و دیگر گردان‌ها که همچنان در درون و بیرون مرزهای وطنمان، به شیوه‌های گوناگون برای مبارزه در راه آرمان‌های خویش، عمر و امید را در کار می‌کنند. با سلام به مردم گرمی‌مان که جز داغ بر دل و جز خون و خاکستر در پیش رو ندارند، اما تلاشندگان راه بهروزی و رستگاری هنوز و همواره به آنان ختم می‌شود و کار همیشه با آنان آغاز می‌گردد. و با اظهار تأسف و تنفر شدید از ممانعتی که باز برای حضور چند تنی از دیگر اعضای کمیته‌ی مرکزی جهت شرکت در این پلنوم نیز به عمل آمده است، سخنانم را آغاز می‌کنم:

پلنوم این بار با تأخیر بسیار در غرب تشکیل می‌گردد و یا درست‌تر آن که سرانجام هیئت دبیران، ناگزیر به انتخاب چنین جایی برای چنین شکلی گردیده است. زمانه عجب بازی‌های شگرفی در آستین دارد، زمانه عجب جام‌های زهری به رهبران کوتاه بین و خودکامه می‌نوشاند. بله غرب، غرب تحریم شده، غربی که گام برداشتن به سوی آن با خیانت به تمامی سیستم‌اندیشگی یکسان گرفته می‌شد و آن همه تهمت و مجازات در پی داشت، اینک پناهگاه منحصر به فردی می‌شود که گردانندگان حزب با تمام ید بیضانمایی‌هایشان در داشتن پستی و پشتوانه‌ی سالیانی در دستگاه کشورهای سوسیالیستی ما را به آن دعوت کرده‌اند.

بله، غرب قرارگاه به اصطلاح اعضای کمیته‌ی مرکزی یک حزب کمونیست انترناسیونالیست دیرینه سال است که به زودی نیم قرن از عمر آن می‌گذرد ولی بر اثر راهنمایی‌های داهیان‌ه! رهبران «نه در غربت دلش شاد است و نه رویی در وطن دارد».

تشکیل این جمع در غرب از سوئی، یعنی [این] که گردانندگان حزب توده‌ی ایران به هر دلیل، در سراسر قلمرو کشورهای دوست و برادر دیگر جایی و اعتباری ندارند، و از سوی دیگر، تشکیل پلنوم در غرب، یعنی فصل تازه‌ای برای اندیشیدن و فصل تازه‌ای برای عمل کردن.

و اما، چه ما به سوی غرب کشیده شده باشیم و چه ما را بدین سو رانده باشند، به هر صورت، این جابجایی مکانیکی به خودی خود چندان مهم نیست که اندیشیدن بر علل آن دگرگونی‌های بزرگی که همراه با هزاره‌ی جدید، به سرعت، به سوی بشریت پیش می‌آید و ما را نیز دربر می‌گیرد و با خود می‌کشد، دارای اهمیت و قابل مطالعه است.

و اکنون از طرح این سؤال ساده نمی‌توان گذشت که رانده شدگان از میهن و مردم خویش به پادآفره کدام خطا و یا گناهی با وجود تمامی خوشخدمتی‌ها، ابلیس‌وار از بهشت ایده‌آل‌هایشان نیز مطرود می‌شوند؟ به گمان من جواب هر یک در دیگری است: از میهن و مردم خویش رانده می‌شوند، چرا که ایده‌آل‌هایشان اکثراً در جایی دور از آن مردم و میهنشان تحقق می‌یابد، و از بهشت ایده‌آل‌هایشان طرد می‌گردند، زیرا که فاقد اعتبار نامه‌های ملی و مردمی خویشند. تاریخ، امروزه قضاوت خود را درباره‌ی رهبران دیروز و امروز احزاب و کشورهای سوسیالیستی اعلام داشته است. توده‌های از بند رسته‌ی این ممالک نیز سهم کیفر و پاداش هر یک از آنان را به فراخور عملکردشان رقم می‌زند که می‌بینید. و چنین است که تقریباً درصد بالایی از زمامداران پیشین این کشورها و احزاب از عرصه‌های سیاسی حذف می‌شوند. بگذریم. وقت تنگ است و انبوهی مشکلاتی که بر سر حزب آوار کرده‌اند ایجاب می‌کند که از میان ضروری‌ترین مطالب نیز به انتخاب بپردازیم و جز به کارگرفتن کلیدی برای گشودن نزدیکترین قفل، دیگر کارها و مطالب را به آینده‌ای نزدیک، که دست کم فارغ از تنگنای زمانی و مکانی فعلی باشد، و به آیندگانی با صلاحیت تام بسپاریم.

بنابراین بجاست که جمع ما، پیش از دست یازیدن به هر مسیله‌ی بنیادی، ابتدا، بر صحت هویت خویش به عنوان کمیته‌ی مرکزی درنگ کند. آنچه که بر اثر خودکامگی رهبران شناخته شده‌ی حزب و واریزهای حاصل از مکانیسم حاکم سخت به زیر سؤال رفته، و جایگاه اعضای کمیته‌ی مرکزی را بدون هیچ تعارف و مجامله‌ای تا حد اشخاص بیکاره و گول، دست‌آموز و گوش به فرمان و یا عاصی خاموش تنزل داده است.

از زیری کلام من نرنجید و اگر میرنجید، چاره‌ای نیست. ولی بجاست که ابتدا از چشم توده‌های حزبی به خود نگاه کنیم تا شاید منصفانه، از خود، رنجشی داشته باشیم. بدون شک، بسیاری از شما و در موارد بسیار، انتقاداتی بر کجروی‌های رهبری کرده‌اید و رهنمودهایی داده‌اید، اما اثر بیرونی، اثر عملی و بالاخره، نتیجه‌ی مشهود آن در بهبود حال و روزگار حزب چه بوده است؟ هیچ. و قضاوت‌های بر ما، بر محور همین هیچ است که می‌گردد و از ما با نام درشتی که به دنبال می‌بریم، مترسکی هول‌انگیز بر جالیزی ویران به جای می‌گذارد که پرندگان حتی، از پیرامونمان به تمسخر می‌گذرند...

در شأن اعضای کمیته‌ی مرکزی است که امروزه با بازگشایی دروازه‌های دموکراسی به روی خویش و به روی اعضای حزب، این بار، چنان که خواسته باشند و میسر باشد، به جای انتصاب از بالا، برگزیده‌ی توده‌های پایینی حزبی گردند. گرچه در این مورد نیز البته باید متذکر بود که با توجه به مسائل نو مطروحه در سراسر جنبش چپ ایران و جهان، و کشف و اثبات خودکامگی‌ها، اشتباهات و خطاهای تا مرز خیانت پیش رفته در عرصه‌های داخلی و خارجی، ما جایگزینی مستدل و تازه [از] خود و واگویی رسمی اشتباهات و خطاها و پوزش طلبی رسمی [به] آن‌ها را از سوی خود و حزبمان به مردمان مدیونیم، که این شیوه، تنها راه تثبیت صداقت و ایثارگری‌ها و خدمات وطن خواهانه، آزادی طلبانه، اجتماعی سیاسی و فرهنگی حزب ما، در گذشته و حال و آینده خواهد بود. و نیز از این جاست که توده‌ی حزبی خواهد دانست که ما کدام اندیشه را نمایندگی می‌کنیم، در کجا ایستاده‌ایم و بار صداقت ما تا چه اندازه است و سرانجام آن که ما چه هدف و اندیشه‌ی نوینی را به او عرضه می‌داریم و او با که سر و کار دارد تا به گزینش و یا عدم گزینش ما دست برآورد. [...] اکنون با توجه به این مقدمه‌ی فشرده و ناگزیر، برای پاسخگویی به مسائل گروهی حزب، که مهاجرت فعلاً خود را در یکی از محورهای عمده‌ی آن جای داده است، پیشنهادات زیر را طرح می‌کند، باشد که عملکرد بدان، در سمتگیری به سوی محور اصلی و اساسی، که کار در ایران است، آغاز مناسبی به شمار آید؛ پیشنهاداتی که می‌تواند یک‌جا و طی اعلامیه‌ای واحد عرضه شود. ولی من از نظر تسهیل در بررسی، آن‌ها را طی موادی جدا جدا آورده‌ام [...]

اکنون پیش از پایان دادن به گفتارم، با توجه به تعهدی که نسبت به نامه‌های شخصی و پیام‌ها و نامه‌های سرگشاده و بیانیه‌ها، که با نظرات گوناگون برایم ارسال گردیده و یا خود فرستاده‌ام ولی نقطه‌ی مرکزی تمام آن‌ها حزب و بهبود

سرنوشت آن و اعضای آن است، دارم، از سویی، و پوزش از نویسندگان آن نوشته‌ها که به سبب تنگی وقت قرائشان مقدور نیست، از سوی دیگر تنها به ذکر فهرستی از اسامی و موضوعات آن‌ها بسنده می‌کنم تا چنان که اراده‌ی جمع بر بازرسی و بررسی قرار گرفت مضامین مهمشان، که پشتوانه‌ی مستند دردنامه‌ی من است، مورد توجه قرار گیرد و یا چنان که به هر علتی این نامه از میان رفت، بتوان با مراجعه به فرستندگان آن‌ها و یا آرشیو حزب و یا دوستان و نزدیکان آنانی که دیگر در میان ما نیستند، نُسَخ دیگری را به دست آورد (در اینجا فهرست نامه‌ها و موضوعات آن‌ها به اختصار در ۸۹ بند قرائت گردید [...])

در هر کجا که باشیم و هر چه بگوییم و بکنیم، در نخستین گام می‌باید برای رهایی و رفاه و رضایت مردم ایران باشد و بس:

هر چه گفتیم جز حکایت دوست
در همه عمر از آن پشیمانیم

گرچه شکست عملکردها در نمونه‌های ارائه شده‌ی انواع احزاب کمونیست، سرخوردگی‌های بی‌شمار و ننگ‌آوری را کم و بیش برای تمامی آن‌ها در جهان به بار آورده که ما نیز در زمره‌ی آنان قرار داریم اما حزب توده‌ی ایران را با این مکانیسم موجود دو خطر مرگ‌آور دیگر هم از بیرون و هم از درون تهدید می‌کند که عبارتند از بی‌باوری مردم ایران و بی‌باوری اعضای حزب توده‌ی ایران، و در این معناست که هشدار می‌دهم:

ما دیر کرده‌ایم، بسیار دیر و خطر هرگز نرسیدن و یا هرگز نتوانستن نیز در کمین ماست. و سخن آخر آن که در پایان پلنوم حاضر، چنان که این جمع به عنوان کمیته‌ی مرکزی با وجود دلایلی که عرضه شد و موفقیت خطیر حزب، به انحلال خود رأی ندهد بدیهی است که من به دلیل باورمندی به پیشنهاداتم خود بدان عمل می‌کنم. یعنی دیگر با شما و در جمع شما نخواهم بود و آنچه را که شنیدید، به توده‌های حزبی می‌سپارم و به آن‌ها می‌پیوندم.

سیاوش کسرای